

## فصل نهم - مضمون ، محتوی و شکل شعر

هنرمند، آگاه یا ناخود آگاه ، « مضمونی » را برای شعرش انتخاب می‌کند . در این مورد ا.س. برادلی مینویسد :

«مضمون ... چیزی واقعی یا خیالی است ، که در ذهن مردم کاملاً تحصیل کرده وجود دارد . مضمون بهشت گمشده (۱) تبعید انسان به زمین است - آنچنان که در تخیل عمومی مردم انجیل خوان وجود دارد ... اگر نام شعر بتواند چیزی را برای ما روشن کند ، آنگاه مضمون چیزی خواهد بود که ما با جستجوی آن نام در کتاب لغت بدست می‌آوریم و یا مضمون معنای گفته‌ی مختصر و موجز کسی است که شعر را خوانده است .» (۲)

۱ - « بهشت گمشده » نام منظومه‌ایست از « میلتن » شاعر بزرگ انگلیس .

2. A . C. Bradley - «Poetry for Poetry's Sake» -  
From : «Oxford Lectures on Poetry» - London -  
Macmillan .

۲

فی المثل شاعری مضمون شعر خود را «جنگ ویتنام» انتخاب می‌کند ، سپس در شعر این مضمون را می‌پروراند و به شکل يك داستان ، يك تصوير ، يك روایت و غیره عرضه می‌دارد . پرورش مضمون حاصلی بنام «محتوی» دارد و در ایجاد آن روش‌هایی بکار گرفته شده و فنونی بکار رفته است. و بالاخره «محتوی» جایی زمانی و مکانی را اشغال کرده است . مجموعه‌ی این دسته از روشها ، فنون و جایگاه‌های زمانی و مکانی را «شکل» می‌خوانیم . شکل لباسی است «تعبیه شده» برای اندام محتوی .

۳

اندام هر محتوی «تعبیه»ی لباس خاصی را موجب میشود . اندازه‌های این اندام اندازه‌های لباس را تعیین میکنند و نظایر آن . پس «شکل» تابعی از «محتوی» است و باعتبار آن بوجود می‌آید . شاید بهتر باشد رابطه‌ی این‌دورا نزدیکتر از آن که گفته شد دانست . ممکن است تشبیه «شکل» به پوست بدن به مقصود مانزدیکتر باشد : «پوست» حجمی است که اندام را در خود دارد، و بدون آن اندام از هم می‌پاشد و ویران میشود ؛ درعین حال پوست ، علت وجودی و ترکیب خاص خود را به اعتبار وجود اندام بدست آورده است .

۴

پس از این اشاره به عناصر بنیادی شعر ، باید به تعیین وظیفه و ارزش هر يك از آنها بپردازیم . در این مورد **برادلی** گفته‌ی پرارزشی دارد : «مضمون ... در داخل شعر نیست ، بلکه در بیرون از آن قرار دارد . محتوی شعر به **يك چكاوك** (۱) افکاری نیست که با ذکر کلمه‌ی چكاوك برای مردم متوسط متبادر به ذهن میشود . این محتوی به «شلی» تعلق دارد . بنا -

براین مضمون مسئله‌ای نیست که به شعر ارتباط داشته باشد و متضاد مضمون هم **شکل شعر** نیست ، بلکه کلیت خود شعر است .

مضمون يك چیز است و شعر ، یعنی محتوی و شکل ، چیزی دیگر . با قبول این نظر روشن میشود که ارزش شعری نمی‌تواند در مضمون جای داشته باشد . بلکه این ارزش کلاد در متضاد آن ، یعنی در خود شعر قرار دارد. وقتی که در باره‌ی يك مضمون معین می‌توان اشعار متعددی با ارزش‌های مختلف ساخت ، چگونه مضمون می‌تواند ارزش شعر را معین کند ؟ (۱)

۵

مضمون شعر چیزی جدا از محتوی و شکل شعر است و ربطی بکار خلاقه‌ی شاعر ندارد . اگر تعبیر شاعرانه‌ی **مک لیش** را که «يك شعر باید محسوس و گنگ باشد ، بمانند میوه‌ای گرد» (۲) بپذیریم و یا اگر نظر **تروتسکی** را که «رابطه‌ی شکل و محتوی همچون رابطه‌ی پوست و میوه است» (۳) قبول کنیم ، باید بپذیریم که مضمون «هسته»ی وجود آورنده‌ی آنهاست ، جدا از پوست و درون بر ، حال آنکه آن دود دیگر سخت بهم مربوطند .

۶

«هر شعر دو نوع تجربه را عرضه می‌دارد . در یکسو داستان ، بحث ، تعمقات و اشارات شاعر است ، بعبارت دیگر آنچه که قابل تخیل ، تفکر یا درك است ... چنین تجربه‌ای تقریباً بطور کامل به «محتوی» شعر مربوط میشود . در سوی دیگر طرح کلمات يك شعر است که تشخیص کامل محتوی و نیز آگاهی کامل باینکه آیا همه‌ی چیز هائیکه خیال شده ، فکر شده

۱ - ا . س . برادلی - همان مقاله .

۲ - آرچیبالد مک لیش - شعر «هنر شعر» - ترجمه‌ی دکتر رضا براهنی -

مجله‌ی آرش - دوره اول - شماره ۴ - ص ۹۳

۳ - به نقل از دوستم هوشنگ وزیري .

۱ - نام این شعر **To a Sky Lark** است و به **Shelley** شاعر مشهور

انگلیس تعلق دارد .

و درك شده اند در كلمات كاملا بيان گردیده اند یا نه را شامل میشود . تجربه‌ی نوع دوم ارضائی عمیق تر را موجب میشود ، در این مورد باید با كلمات آشنائی بسیار زیاد تری داشت ... « (۱) ... » محتوی شامل فكر ، تداعی معانی ، تصویر سازی و عاطفه‌ی شاعر است و شكل شامل صدای كلمات ، ریتم آن ها و شكل نوشتن جملاتی كه كلمه را به نظم می كشند میباشد ... شكل واسطه ایست كه بوسیله‌ی آن تجربه‌ی شاعرانه‌ی بیان می گردد و بعنوان يك محرك مادی و بصورت تمثیلی از يك تجربه‌ی پیچیده - چرا كه با انتخاب نظم شعر ، صورتی را كه تجربه‌ی باید بخود بگیرد انتخاب می كنیم - حواس ما را متأثر میسازد . این عناصر كه اجزاء درهم فرو رفته و تفكیک ناپذیر و نیز عوامل بنیادی شعرند عبارتند از فكر ، تداعی ، معانی فرعی كلمات ، تصویرها ، عواطف ، كلمات ، ریتم كلمات و نیز صورت نظم کلی كلمات ... ما اگر چه می توانیم در ذهن خود هر عضو شعری را بطور مجرد از کلیت كار هنری مطالعه كنیم ، لکن باید همیشه بیاد داشته باشیم كه عناصر شعری به تنهایی و جدا از دیگران وجود خارجی ندارند و نمی توان یکی از آنها را جدا کرده و واقعیت آن را حفظ نمود . تنها در کلیت شعر است كه هر عضوی اهمیت خود و نیز زندگی شاعرانه اش را بازمی یابد. « (۲)



آنچه در فصول قبل راجع به كار شاعر گفتیم ، همه و همه ، به محتوی شعرا و وابسته است : آنجا كه دریچه‌های ناخود آگاه حافظه بازمیشود و خاطر و تخیل بهم می آید و كلمات باردار میشوند و تصویرها زاده می گردند . اما آنچه كه بدین ترتیب بروی كاغذ می آید عبارت است از پاره‌هایی از اندیشه كه لبالب از جوهر شعری اند ، لکن در بین این پاره‌ها ارتباط دقیقی وجود ندارد و ساختمان اصلی شعر هنوز روشن نیست :

۱ - گوری - همان كتاب - ص ۱۴

۲ - همان كتاب - ص ۲۰ و ۲۱

«از آنجا كه هر تکه از تجربه دارای طرح خاص خویش است (۱) ، شكل ، آن صورتی است كه تجربه‌ی شاعر در زیر فشار كلمات بخود می گیرد ، و نیز صورتی است كه كلمات وقتی بوسیله‌ی شاعر در يك طرح کلی ارائه می شوند دارا می گردند ...» (۲)

### فصل نهم

بخشی از مطالب این فصل را قسمتی از مقاله‌ی بلند «ارزش‌های اجتماعی شعر» تشکیل میدهد. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به:  
«ارزش‌های اجتماعی شعر» - اسماعیل نوری علاء - مجله‌ی آرش - دوره‌ی سوم - شماره‌ی چهارم.

این زیر نویس به كتاب «گوری» تعلق دارد .

۲ - گوری - همان كتاب - ص ۹۳